

معنای دعوت به مشارکت در انتخابات ریاست جمهوری چیست؟

محمود دلخواسته

M_delkhasteh@yahoo.co.uk

کسی یا گروهی که مردم را تشویق به شرکت در "انتخابات" و مشروعیت دادن به رژیمی می کند که آنها را صغیر ویتیم و محجور می داند، به معنای واقعی کلمه خود نیز به معنای حقوق و کرامت ذاتی انسان باور ندارد، زیرا معنای ضمنی این کار آنها، هر چند در پوشش واقعگرایی تبلیغ می شود، القای حس ناتوانی و ترس از تغییر اساسی است.

۱. اصولگرایی

بحث را از یک اصل بنیادین هر فرد، دولت و جامعه حقوقمدار آغاز می کنم؛ هر انسانی و بلکه به تعبیر دینی آن، هر آفریده ای، "کریم" خلق شده است (و خلقنا من کل زوج کریم). اصل "کرامتمندی" انسان در حقوق اساسی مدرن نیز امری غیر قابل خدشه است (**Absolute Principle**) و بنیان دموکراسی حقوقمدار و اساس هر نوع رفتار حقوقمند و آزادیخواهانه به شمار می رود. کرامتمندی در معنای روشنگرانه آن یعنی اینکه هیچ انسانی حق ندارد ابزاری برای رسیدن به هدف تلقی شود. انسان خود هدف است (**End-in-Itself**) بنابراین، هر اندیشه ای یا رفتاری که آدمی را، خواه به لحاظ فیزیکی خواه روحی و روانی، وسیله ای برای رسیدن به هدفی خارج از خود او بداند، چه تحت عنوان حفظ دین یا حفظ وطن یا نظام، کاری تحقیر آمیز و خوارکننده و ناقض اصل کرامتمندی انسان و ضد زیستن-در-کرامت است (**Life-in-Dignity**). این تعریف از انسان کرامتمند، در غرب، زاییده عصر روشنگری به این سو است، که در واقع از تعریف خدا محوری سنت آگوستین عبور کرده و به بیان اولیه و راستین دین که همان ذاتی دانستن کرامتمندی انسان است باز گشتی دوباره کرد. حال می توان این پرسش اساسی را طرح کرد که آیا درک و فهم روشنفکری حال حاضر ایرانی از اصل آزادی، حقوق و کرامت انسان، که در شرایط روز انتخابات می توان، برای مثال، از آن به درک روشنفکری ایرانی از حق حاکمیت بر سرنوشت خویش نام برد، به مرحله عصر روشنگری رسیده است؟ آیا روشنفکران ایرانی مدافع مشارکت در انتخابات که علی الاغلب خود را متجدد، حقوقمدار و مدافع حق رهبری مستقل انسان بر سرنوشت خویش می دانند به لوازم نظری این رای خود، از لحاظ حفظ یا نقض کرامت، در شرایط فعلی واقفند؟

شاید با وجود این حجم از شاهد و دلیل از نحوه حکمرانی از نوع ولایت مطلقه فقیه نزد بیشتر نسل آگاه ایرانی این مطلب دیگر چندان نیازی به استدلال فوق العاده ای نداشته باشد که نظام ولایت مطلقه فقیه در همه ارکان خویش بر اصل تحقیر انسان ایرانی بنا شده است چراکه نقطه عزیمت این است که انسانهای ایرانی در حکم صغار و محجورین و ایتم اند، موجوداتی که برای سعادت فردی و جمعی خویش راهی جز سرسپری به ولایت کسی که چند گاهی در مدارس علمیه سنتی قم یا مشهد یا نجف فقه و اصول خوانده است، ندارند. حال آدمی واقعا در شگفت می ماند که چرا بسیاری از نویسندگان و صاحب نظران داخل کشور که به این مساله اذعان دارند مردم را به شرکت در "انتخاباتی" می خوانند که می دانیم "معنای" آن فقط در ساختار ولایت مطلقه فقیه تجلی می کند؟ بگذارید اندکی مشخص تر سوال را طرح کنیم: فرض می گیریم دو نامزد مطرح اصلاح طلب در سخنان و وعده های امروزی خود صادقند، آیا اینها اگر پیشیزی برای درک و فهم انسان ایرانی قائل بودند حتی برای یکبار هم شده است از اینکه سالهای سال در خدمت یک نظام خشن، موهن و ضد انسانی بوده اند از پیشگاه ملت عذرخواهی نمی کردند؟ شکی نیست و با صدها سند و مدرک می توان نشان داد که هم آقای کروبی هم آقای موسوی هر یک به نوبه خود سالها با طیب خاطر به عنوان عمده استبداد و خشونت فعالانه در صحنه های اصلی سیاست ولایت فقیه حضور داشته اند که نتیجه آن اعمال هم ارتکاب هزاران فقره جنایت، نقض فاحش حقوق و کرامت و شاید سلب حیات از بسیاری انسانهای بیگناه بوده است. آیا سراغ گرفتن این حد از اخلاقمداری از کسانی که با شعار تغییر، و ابراز نگرانی از توسعه بی اخلاقی در جامعه، سودای ریاست بر جمهور. و به قول خودشان سربلندی ایران و ایرانی را در سر دارند خواسته نامعقولی است؟

۲. معنای مبهم شرکت در "انتخابات" در حلقه روشنفکری اصلاح طلبانه

انتخابات ریاست جمهوری فرصت کم نظیر دیگری را فراهم آورده تا رویارویی دو گفتمان قدرت و آزادی را در گفتارها و نوشتارهای روشنفکران، هنرمندان و سیاست‌بازان باز یابیم. بی شک وقتی آدمی شخصیت‌هایی مانند آقایان بابک احمدی، سروش، کدیور، شبستری، دولت‌آبادی، تقی‌رحمانی، مخملباف، حجاریان و... را می‌بیند که مردم را به شرکت در "انتخابات" فرا می‌خوانند جای تأمل دارد. هنگامی فراخوان این شخصیت‌ها را می‌خوانیم ممکن است از خود پرسیم نکند از دید این افراد که انتظارست موضوعات را در عمق ببینند، شرکت در "انتخاباتی" از نوع جمهوری اسلامی، امری معنادار و کرامت‌افزاست و ما در غفلت به سر می‌بریم؟ و اگر معنادار است و کرامت‌افزا، چه معنایی و چه کرامتی از آن منظور است؟ معنای آزادی و حقوق وکرامتمندی انسان ایرانی یا معنایی از معنای قدرت و سلطه که مستلزم نقض حقوق و کرامت انسان ایرانی است؟

به هر حال، اخلاقی این است که تک‌تک ایرانیان تصمیم شرکت و یا عدم شرکت در "انتخابات" را به پیشنهاد و تأکید فلان روشنفکر، روحانی، نویسنده و بهمان هنرمند، واگذار نکنند بلکه پس از تجزیه و تحلیل و از همه مهمتر تجربه شخصی خود از سی سال نظام ولایتی تصمیم بگیرند و بنابراین خود مسئولیت تصمیم خود را بر عهده بگیرند. این است معنای بلوغ سیاسی و حساسیت در قبال تعیین سرنوشت خویش. اما این روش نیازمند تفکیک اندیشه از گوینده آن، و برخورد انتقادی با افکار است که ظاهراً برای بسیاری کار سختی است. غرق شدن در اوصاف گویندگان سخنها سیاسی باعث می‌شود ایرانیان، استقلال فکری و استعداد رهبری در خود را بکار نگیرند و متأسفانه دچار این اشتباه فاحش شوند که حق را به شخص سنجند و نه بالعکس. روشن است کسی که برای شرکت یا عدم شرکت در "انتخابات" عقلش به حرف و حدیث این و آن دوخته شده است، در صحنه سیاست روز مقلد این و آن باقی می‌ماند و تا لحظه آخر هم نمی‌داند عملی که انجام می‌دهد آیا با اصل آزادی و استقلال خودش سازگار است یا نه؟ چنین شخصی شاید اصلاً از خود سوال نمی‌کند که آیا اصلاً تقلید بد است و یا تنها تقلید از مرجع روحانی؟ این انتقاد به خود روشنفکران نیز وارد است که این شخصیت‌ها چگونه به خود اجازه می‌دهند که نقش مرجع را بازی کنند و هواداران را به تقلید بخوانند و در همان حال سخن از باور به آزادی نیز بزنند؟

۳. تطبیق اصل کرامت

از باب فایده تکرار عرض کنم که در گفتمان آزادی، آنچه اصالت دارد عمل در فضایی است که به حفظ حقوق انسان (شامل حقوق فردی مانند حق حیات، حق تحصیل، حق دسترسی به یک نظام قضایی عادلانه، حق کار و... تا حقوق جمعی مانند حق حاکمیت ملی و مشارکت سیاسی و تشکیل حزب و...) در عین حفظ کرامتمندی بیانجامد. کرامت انسان هم، در استقلال آدمی از زور گویی و زورپذیری و برخورداری از آزادی انتخاب است. هر عمل سیاسی و غیر سیاسی در گفتمان آزادی گامی برای هرچه بیشتر آزاد شدن از سلطه دیگران است، سلطه چه در شکل نهادینه شده آن مانند ساختارهای فاشیسمی و توتالیتر هر نوع ولایتی و چه در قالب استبدادهای فردی مانند مردسالاری. در مقابل، هر رفتاری که متضمن تحقیر و خواری انسان باشد ضد حقوق است و در گفتمان آزادی جایی ندارد. اما در اندیشه‌ها و رفتارهای معطوف به قدرت آنچه اصل پنداشته می‌شود، اعمال و رفتارهای ما، نه به عنوان روشی برای آزاد شدن، که روشی برای دستیابی به قدرت و حفظ و انباشت آن فهم می‌شود. حتی اگر مجبور شویم تحقیر هم شویم.

با این توضیح شاید بر خواننده محترم روشن شده باشد که فاصله آن دسته از کسانی که به استناد حفظ نظام، مشارکت در انتخابات را لازم می‌دانند و کسانی مانند پهلوی طلبها و مجاهدین خلق که با شدت و حدت به تحریم انتخابات فتوا می‌دهند چندان زیاد نیست. در حقیقت اینها همگی اندیشه و اراده معطوف به قدرت دارند و از رهگذر این رهیافت است که رای می‌دهند یا نمی‌دهند. در این موضوع شاید شکی نباشد که زمانی که قدرت هدف شد، مردم حکم ابزار را پیدا می‌کنند و بنا بر این در ایدئولوژیهای نخبه‌گرایی که آقایان به نحله‌های متفاوتی از آن باورمندند، این آقایان از قدرتی که به دلیل شهرتهای اکتسابی علمی یا هنری یا موروثی خود و یا بعضاً به دلیل نزدیکی به منابع دیگر قدرت مانند ثروت، برای خود، کسب کرده‌اند، استفاده می‌کنند و هواداران خود را با روشهایی، که متأسفانه، معمولاً آلوده به فریبکاری و سفسطه‌بازی می‌باشد به شرکت و یا تحریم "انتخابات" سوق می‌دهند. مثلاً آقایان سروش و حجاریان و اکثریت اصلاح‌طلبان که نقشی فعال در کودتا بر ضد دموکراسی در سال شصت و سرنگونی اولین رئیس‌جمهور منتخب ملت ایران داشتند، در سانسور این تاریخ با سلطنت طلبها و استالینیستهای سابق و لاحق، همراهی می‌کنند. شاید این دسته از افراد می‌دانند که بدون این سانسور نمی‌توانند مردم را دعوت به رای دادن در درون رژیم می‌کنند که محصول کودتا می‌باشد و بنا براین مشکل جدی مشروعیت دارد. و یا در آنسوی خط، سلطنت طلبان، به جای پذیرش و عذرخواهی از کودتا بر ضد مردمسالاری در مرداد ۳۲، حتی

اگر لازم شده نویسندگانی را اجاره می کنند تا با جعل بیانات تاریخ معاصر هم شده صورت مسئله (=وجود گفتمان آزادی نزد ایرانیانی مانند مصدق) را پاک کنند. این دسته قلم زنان مزدگیر وظیفه جعل و خدشه وارد کردن در وجدان تاریخی را بر عهده می گیرند و اصلاً نفس کودتای ۲۸ مرداد را مخدوش جلوه می دهند تا بدینوسیله، به تبع، انقلاب ضد سلطنتی بهمن ۵۷ را فاجعه ای قلمداد کنند که مانع مدرنیزه شدن ایران شد و در نهایت با دستکاری در حافظه تاریخی مردم، سلطنت استبدادی و وابسته پهلوی را غسل تعمید دهند.

۴. تئوری سازی های مختلف برای پذیرش جبرهای سیاسی

حال اجازه دهید قدری به عمق فرو رویم تا بیشتر با زیر بنای فکری کسانی که در وضعیت فعلی ساختار سیاسی در ایران دعوت به شرکت در "انتخابات" می کنند و کسانی که به این دعوت لبیک می گویند آشنا شده و ببینیم بر چه اندیشه هایی و اصول راهنمایی بنا شده اند؟ آیا بر اصل آزادی و کرامتمندی و معنویت بنا شده اند یا بر نفی وجود و حضور آزادی، و قبول جبر اجتماعی و سیاسی و حتی فکری؟ توضیح اینکه بسیاری از شخصیتها و هنرمندانی که به شرکت در "انتخابات" می خوانند از فساد بس شدید در درون نظام و نیز قدرت تعیین کننده مافیاهای مالی - نظامی بر رژیم آگاهی دارند و غالباً به این گزاره اذعان دارند که این انتخاب میان خوب و بد نیست بلکه میان بد و بدتر است، یعنی برای رهایی از بدتر (دولت احمدی نژاد) لازم است به بد (حال کروبی یا موسوی) رای داد. به بیان دیگر اینها به مرگ می گیرند تا ملت به تب راضی شود. آنها می دانند که این رژیم بر اصل سلطه بنا شده است و در این امر اتفاق دارند و نیز می دانند معنای ولایت مطلقه فقیه یعنی این قاعده که رهبر بر جان و مال و ناموس تک تک ایرانیها حاکمیت دارد و رای ولی مطلقه فقیه بر رای تمامی ملت تقدم دارد و اگر "مصلحت" (که در ذهنی ترین حالت آن فقط خود رهبر و بیت او تعیین کننده مصداقهای به روز آن هستند) اقتضا کند نه تنها جان و ناموس ایرانی فدای مقام ولایت می شود، بلکه تمام دین نیز می تواند قربانی شود. نظامی که اگر لازم شد سردارانش قلم می شکنند و زبان می برند و اگر مصلحت اقتضا کرد از هیچ تقلبی و فریبی برای حفظ نظام ابا ندارند بلکه آن را ادای تکلیف شرعی خویش در شب "انتخابات" نیز می دانند.

مگر معنای این سخن که "حفظ نظام اوجب واجبات" است که بارها از سوی هر دو داوطلب اصلاح طلب تایید صلاحیت شده و همین اخیراً مجدداً از سوی یکی از رهبران آنها، آقای موسوی خوئینی ها، در دیدار با دانشجویان تحکیم وحدت و یا آقای کروبی که در پاسخی به دانشجویی فرمودند که برای حفظ نظام دستور دستگیری تمامی دانشجویان در جلسه را خواهد داد، مورد تاکید قرار گرفته است، چیست؟

اندیشه های راهنمای کسانی مانند آقای سروش که مردم را به مشارکت در این "انتخابات" فرا می خوانند سرشار از مولفه های یک اندیشه راهنمای جبرآلود است. این اشخاص چند اصل را بدون نگاه انتقادی فرض گرفته اند که در ادامه به پاره ای از این عناصر فکری توجه می کنیم:

۱. این گزاره که در سیاست باید "واقعگرا" بود بیش از هر جمله دیگری در سخنان این اشخاص دیده می شود، در حالی که کمتر دیده می شود به خود زحمت تفکر انتقادی در ماهیت آنچه واقعیت می نامند بدهند. این واقعیت یا زاده قدرت و روابط تبعیض آلود است و یا زاده عمل به حقوق انسان و پاسداشت اصل کرامت. می پرسیم اگر برای مثال استبداد دینی یا دروغگویی یا خیانت یا فساد در ایران یک واقعیت است آیا معنایش این است که ما باید با رفتارهای خودمان آن را معطوف به آن طراحی کنیم و آن را به رسمیت بشناسیم؟ به نظر می رسد واقعگرا بودن از دید این اشخاص اینگونه معنی می شود که باید به مقتضیات به روز شونده قدرت عطف توجه داشت. اما خوب بود این اشخاص به طور مختصر هم شده برای مخاطبان خود توضیح می دادند که در کدام برهه از تاریخ بشریت یک سلطه ورز خواستار کرامتمندی مردمی شده است که قائل است حکم صغار را دارند؟ دلیلش هم واضح است زیرا سلطه ورز از همان لحظه ای که بخواهد پاسدار اصل کرامت شود به انحلال خود رای داده است. امکاناتی که قدرت در اختیار آدمیان می گذارد هر چه باشد آزادی و استقلال و کرامت نیست. مقاله آقای سروش در حمایت از آقای کروبی که در آن با عجز و ناله آرزوی دادن "کمی" آزادی و کمی استقلال و کمی کرامتمندی از قدرت را طرح می کند، گرچه بسیار تلخ است ولی در این رابطه بس پرمعناست و نشان از ذهن قدرت آلوده آقای سروش دارد. این در حالی است که آقای سروش، آنگونه که در پاسخی به شدت موهن به سخنان آنها موهن آقای دولت آبادی روشن می سازد، هنوز از کاربرد واژه "امام" برای ولی مطلق اول ابا ندارد.

۲. لزوم انتخاب بین بد و بدتر پیش فرض دیگر این اشخاص است. در این نوع اندیشه، به نظر می رسد تلقی این است که فاصله ای مشخص میان گزینه بد و گزینه بدتر "وجود" دارد که اخلاقی و لازم است که از آن بهره گرفت زیرا انگار این فاصله قادر است فضای خاصی برای تحقق استقلال و آزادی و زندگی در کرامتمندی فراهم آورد! ولی صاحبان این تلقی توضیح نمی دهند که این فضا اگر جای آزادی و کرامتمندی است پس چرا ما باید بگوییم "مجبوریم"؟ چرا که در این صورت باید گفت ما آزادی داریم و خوشوقت هم هستیم.

در ذهنیت ساده نگر این اشخاص، انگار که مردم ایران زمین محکومانی ابدی هستند که همیشه مجبورند بین بد و بدتر انتخاب کنند و انگار که هیچ نوع انتخاب دیگری، برای حتی یکبار هم که شده بین خوب و خوبتر، در این خطه قرار نیست وجود داشته باشد. احتمالاً این اشخاص که فتوا به شرکت در "انتخابات" می دهند اگر این بار هم به میمنت عملیاتی چند لایه سرداران سپاه، احمدی نژاد، با اکثریت آرا برگزیده شده بعد مردم را به زیر حمله بگیرند که باز چرا به تزه‌های این آقایان بی توجه بوده اند. همانگونه که در فردای انتخاب احمدی نژاد در سال ۸۴ این کسان به جای آنکه به بی کفایتی های دولت خاتمی و برگزاری یک انتخابات پادگانی معترض شوند، تحریمی ها را سرزنش می کردند که چرا در انتخابات قبلی با این اقدام خود باعث شدند که احمدی نژاد بر سر کار بیاید و هشدار می دهند که اگر دوباره انتخابات را تحریم کنند، فاجعه احمدی نژاد ادامه خواهد یافت. اینها انگار اصلاً نمی خواهند بیاموزند که اولاً بین بد و بدتر انتخاب وجود ندارد - زیرا که در چنین فضایی اصلاً آزادی وجود ندارد - بلکه فضایی پر از جبر است، دیگر اینکه تا بد، بدترین نشود امکان ندارد که بتواند بدتر را شکست دهد. زیرا که در جنگ قدرت همیشه قدرت قویتر است که قدرت ضعیفتر را تحت کنترل خود می گیرد و از آنجا که قدرت ذاتاً ضد آزادی است، هر چه قدرت قویتر، ضد آزادی تر و ضد کرامت تر.

۳. "تحریم انتخابات به معنی انتخاب انقلاب به جای اصلاح است." این سفسطه که باز و بسیار صریحتر از نوشته های دیگر در نوشته اخیر آقای سروش در دفاع از آقای کروبی وجود دارد بر پایه چند فرض سست پایه ایجاد شده و سوالاتی را ایجاب می کند که آقای سروش و همفکران ایشان وظیفه دارند به آن پاسخ دهند. از جمله اینکه باید توضیح دهند که:

الف. در جوامع غربی نیز که اکثریت عظیمی به دلایل متفاوت در رای گیری شرکت نمی کنند، آیا این عدم شرکت به معنی این است که آنها خواستار انقلاب یا به تعبیر درست تر آن، خواهان سرنگونی نظام مستقرند؟ که اگر اینگونه است که دیگر سخن از ثبات داشتن دموکراسی های غربی گفتن، سخنی بی معنای می شود.

ب. ایشان مانند بسیاری دیگر انقلاب را عین خشونت و اصلاح را عین عدم خشونت می داند و با اینکار واقعیتهای تاریخی را نفی و یا سانسور می کند. مثلاً آیا این روشنفکران نمی دانند که بسیاری از انقلابها مانند انقلاب آمریکا، انگلستان و در دوران معاصر خودمان انقلاب ایران - دست کم در مرحله سرنگونی رژیم پهلوی- و نیز انقلابات دهه نود در اروپای شرقی، انقلاباتی غیر خشن بوده اند؟ و حتی انقلاب فرانسه با وجودی که دوران خونریزی روبسپیری و استبداد ناپلئونی را تجربه کرد، اما چون تجربه آزادی خواهی رها نشد سرانجام به استقرار مردمسالاری انجامید و پیشقراول استقرار دموکراسی در جهان شد؟ آیا این دسته از روشنفکران نمی دانند بسیاری از رژیمهایی که ادعای رفرمیستی و اصلاح طلبی داشتند، از خونریزترین رژیمها بودند؟ نگاهی به رهبران مدرنیست آمریکای جنوبی مانند پینوشه و نیز در خاورمیانه، مانند آتاتورک و رضا شاه، نمونه ای چند از این واقعیات تاریخی را بدست می دهد. چرا با توسل به منطق صورتها و نادیده گرفتن فاکتورها، خود و مردم را می فریبیم؟

ج. دیگر اینکه این روشنفکران ظاهراً نمی دانند که اصلاً رفرم و انقلاب ربطی بهم ندارند و اینگونه نیست که بشود یکی را جایگزین دیگری کرد. به این دلیل ساده که تا زمانی که امکان رفرم وجود دارد امکان انقلاب وجود ندارد و بالعکس. نمونه آنرا در ایران خود مشاهده کرده ایم. مثلاً در قبل از انقلاب ۵۷ محمد رضا شاه امکان رفرم بنیادین و استقرار آزادیها را داشت، اما از خرداد ۴۲ تا شش ماه مانده با بهمن ۵۷ این فرصت را سوزاند و به جای استفاده از فرصت اصلاحات، حزب فراگیر رستاخیز ایجاد کرد و عضویت در آنرا اجباری، در نتیجه به قول مرحوم بازرگان رهبریت منفی انقلاب را بر عهده گرفت و زمینه ساز انقلاب شد. بعد هم در زمانی که انقلاب خیزش کرده بود، او غرق شده در طوفان مردمی، مانند فرعون گرفتار دریا، هرچند گفت صدای مردم را شنیده و قول رفرم داد، ولی غافل از اینکه انقلاب مانند هر حرکت اجتماعی دیگر دینامیسم خاص خود را دارد و حال جنبش عمومی در مرحله ای قرار گرفته بود که ممکن نبود به کمتر از سرنگونی سلطنت استبدادی رضایت دهد.

د. باز این روشنفکران مثل اینکه میل ندارند بدانند که انقلاب در معنای واقعی خود خشونت زداست و نه خشونت زا. انقلاب بوقوع می پیوندد تا به گونه ای ریشه ای خشونت زدایی کند و برای همین است که آزادی و عدالت هدف غالب انقلابهای مردمیست. برای مثال، در انقلاب فرانسه خواست اول مردم داشتن نان بود و در انقلاب مشروطه داشتن عدالتخانه. ما در حال حاضر شاهدیم که بقای رژیم عین خشونت و گسترش هر چه بیشتر خشونت است و اعمال این خشونت را در بدخیمترین نوع آن که همان وسعت گرفتن فقر عمومی، بیکاری و تورم روزافزون، اعتیاد، تخریب وسیع محیط زیست، توسعه انواع فسادهای اقتصادی-جنسی و اخلاقی، عادی شدن دروغ و نیرنگ و جعل تا آنجا که وزیرش در روز روشن مدرک جعل می کند و رئیس جمهورش ایران را آزادترین کشور جهان می داند، به اضافه سرکوبهای روزمره اجتماعی-فرهنگی و سیاسی. حال اگر شرایطی برای تکمیل تجربه انقلاب فراهم شود تا انقلاب ۵۷ به اهدافش که همان آزادی، عدالت و رشد بود را جایگزین استبداد تیهگن کند، آیا از دید آقایان و خانمهای اصلاح طلب فاجعه ای خواهد بود و باید که بهر قیمت جلوی آنرا گرفت؟

ه. واقع امر اینست که انقلاب انجام شده و بی ثباتی نظام حاضر بعد از سی سال نشان از همین واقعیت دارد. چرا که استبداد تاریخی در ایران بر سه پایه اقتصادی (بزرگ مالکی)، سیاسی (نظام سلطنت) و فرهنگی (دینداری ارتجاعی) بنا شده بود. ضروریات جنگ سرد و دکترین جان اف کندی شاه را واداشت تا بزرگ مالکی را از بین ببرد، انقلاب ۵۷ سلطنت را از جا کند و حال استبداد حاضر تنها بر پایه روحانیت قدرتمدار بنا شده و از حمایت ساختاری-تاریخی دو محور دیگر محروم است و در این شرایط نهادهای دیگری که تحت عنوان نهادهای اسلامی و انقلابی، استبداد برای حفظ خود بنا کرده از بحران شدید مشروعیت رنج می برند. حال تنها کاری که مانده شناسایی آلترناتیو مستقل مردمسالار و وفادار به اهداف به انقلاب ایرانیان و جنبشی عمومی است تا این پایه آخر استبداد تاریخی از ایران را از جا بر کند.

نتیجه گیری

کوتاه آنکه، آنانی که اندیشه راهنمای آزادی و شجاعت اندیشیدن در استقلال را ندارند و در عمل، برای اراده انسان آزاد و کریم در مقابل زور و خشونت ولایت مطلقه فقیه جایگاهی قائل نیستند، کسانی هستند که مردم را به کاری می خوانند که نتیجه اش تحقیر خود و در دراز مدت شرمندگی از نتیجه کاری است که کرده اند و لذا مستوجب نقض کرامت آنهاست. کسی یا گروهی که مردم را تشویق به شرکت در "انتخابات" و مشروعیت دادن به رژیم می کنند که آنها را صغیر ویتیم و محجور می داند، به معنای واقعی کلمه خود نیز به معنای حقوق و کرامت ذاتی انسان باور ندارد، زیرا معنای ضمنی این کار آنها، هرچند در پوشش واقعگرایی تبلیغ می شود، القای حس ناتوانی و ترس از تغییر اساسی است. مشوق به شرکت و رای دهنده خود را باید حقیر، محروم از حقوق و عاری از توانایی تشخیص دهد تا در برابر نظام ولایت مطلقه عاجزانه بخواهد فقط "کمی" حقوق و آزادی به او بدهد. بنا براین، این نوع فراخواندن به شرکت در "انتخابات" افشاگر اندیشه راهنمای این افراد می باشد که بر قدرتمداری بنا شده زیرا نشان می دهد که در باور و تئوری نیز این روشنفکران، مردم را دارای کرامت ذاتی، صاحب رای و دارای توانایی تغییر سرنوشت خویش نمی دانند و در این نقطه (یعنی ناچیزانگاری حرمت و کرامت انسان ایرانی) همراه و همفکر با آن دسته از تحریم کنندگان هستند که بر مبنای ایدئولوژی سلطنتی و یا استالینیستی می خواهند جانشین استبداد فعلی شوند. لازم است که نشان داده شود که افکار امثال آقای سروش قدرت را اصل می دانند و نه آزادی را. لازم است که به مردم نشان داده شود که نفس شرکت و یا تحریم تا زمانی که ناشی از آگاهی شخص/جریان/اندیشه بر کرامت انسانی نباشد از ارزش اخلاقی بر خوردار نیست.

در اینجاست که هر ایرانی باید از خود سوال کند آیا به کرامت ذاتی انسان باور دارد؟ آیا به این باور دارد که حقوق ذاتی بشر است؟ آیا باور دارد که انسان آزاد خلق شده؟ آیا می پذیرد که انسان آزاد دارای کرامت و حقوق حق ندارد به کاری دست زند که نفی و نقض این صفات انسانی را در پی دارد؟ آیا تکلیف، همان عمل به حقوق و پاسداری از کرامت انسانی نیست؟ آیا جدی گرفتن حقوق و کرامت نمی گوید که نباید تحقیر شرکت در یک نمایش انتخاباتی که حکم یک نفر نتیجه را دیکته می کند پذیرفت؟

از این منظر شاید عده ای با نظر من همراه شوند که تحریم انتخابات، حداقل-تاکید می کنم حداقل- کاریست که فرد ایرانی برای استقرار آزادیها در وطن و رهایی از فریبکاری، زورگویی و تحقیر روزمره از سوی شیخ و رئیس و سردار و...می تواند انجام دهد. در این اوضاع و احوال، برای خارج شدن از فضای بسته و افسرده استبداد، هیچ راهی مطمئن تر و کرامتند تر از این نیست. تحریم انتخاباتی که قبلاً با نظارت استصوابی حق انتخاب واقعی از مردم گرفته شده و تمامی نامزدها سر تعظیم در برابر ولی فقیه مطلقه فرود آورده اند، اولین قدم در راه ایجاد یک جامعه مدنی و پس گرفتن حق پایمال شده مردم از کودتای خرداد سال شصت تا امروز می باشد. بر نسل جوان است که از اشتباهاتی که پدرانشان، نه در انجام، بلکه در ادامه انقلاب ۵۷ مرتکب شدند درس بگیرند، اشتباهات را ترمیم و اهداف انقلاب را که همان استقرار آزادیها در وطنی مستقل و رو به رشد بود را پی بگیرند. وطنی که رعایت و توسعه کرامت و حقوق انسان سنگ زیرین هر قانون آن خواهد بود. به امید زیستن در چنان وطنی.